

از منطقی ارسطو تا روش شناسی نوین

« ۳ »

در پایان مقاله پیش گفته شد که تا مسطیوس سه اختراع بارسطو نسبت داده است. اینک برای روشن شدن مطلب از تحقیقات علمای اروپا و حکمای اسلام سخنانی چند نقل میشود:

در شماره اختراع اول یعنی نوشتن کتب عمومی و خصوصی، باید این نکته را در نظر گرفت که در میان فیلسفه بزرگ یونان ارسطو تنها کسی است که بدون طریق کتاب نوشت ۱. داخلی و سماعی ۲. خارجی و عمومی که از هر یک شرح مختصری ذکر گردیده.

ولی مراد این نیست که معلم اول یا استادش افلاطون در برابر علوم عمومی و معتدول، فلسفه مرموزی داشتند که میبایستی پیروان مخلص فرابگیرند و شاگردان تازه کار از آنها محروم باشند و از آن بفلسفه داخلی و خصوصی تعبیر شده باشد. چنانکه شرفیان گفته اند « کلمات الا و اهل مرموزة » . بلور تاریخوس نیز نقل کرده است که میان استاد یونانی و شاگرد امپراطوری اسکندر مقدونی مکتبه شده و در آن، شاگرد از معلم خود خورده گیری کرده است که چرا مؤلفات سماعی و خصوصی خویش را میان مردم منتشر ساخته و میخواست که توده معلوم آشنا نباشند و فضیلت علمی بمقام شاهانه اختصاص یابد. زیرا در صحت استناد این نامه تردید کردند و این دو نحوه تعلیم مرموز و عمومی هم از آن فینافورس است که تلامذه او را بظاهریان و باطنیان و بروایتی به یوشنندگان و صدیقان و طبعیان تقسیم کرده اند چنانکه در کیش مانی و مذهب اسمعیلی و طریقه تصوف اینگونه تقسیمات دیده میشود. بلکه مقصود ارسطو نشر علم و بسط مغارف بوده، متنها گاهی با استدلال و برهان منطقی و گاهی باین سهل و ساده و بوسیله استدلال جدلی خطاب اقماعی تعلیم میداد یا کتاب می نوشت. فارابی در کتاب الاوسط الکبیر (فن جدل) در این مورد میفرماید:

« ما طبعنا اجتماعی و مدنی هستیم و بایستی با توده و جمهور مردم آمیزش کنیم و خیر آنان را بخواهیم و راه مصالح و مفاسد را بدانها بنماییم و از آراء و عقائد فاسدشان دور سازیم و چون با برهان علمی آشنا نیستند

ناگیر باید بقدمات پیش با افتاده و مشهورات متوسل شویم و بطوریکه آنها بفهمند و سرگردان نشوند، آنانرا از افکار غلط دورسازیم و اینگونه تعلیم جدلی همانستکه فلسفه (خارج و برائیه) گویند و معلم اول در بسیاری از کتب خویش میگوید که با این سبک کتابهایی نوشتم و میخواهم با دلائل ساده و مقدمات مشهور و عامیانه توده را تعلیم دهم .

در موضوع اختراع دوم یعنی تقسیم علوم به جدلی یا منطقی و طبیعی و خلقی باید دانست که ارسطو علوم را بطرق مختلف تقسیم کرده است . یکی همین استکه نامسطبوس بدو نسبت داده که : مباحث علمی سه نوع است ۱ - بحث مربوط بنزاع میان دو خصم و جدال آنها بایکدیگر . ۲ - مسائل راجع بمعرفت و شناخت حقیقت . ۳ - ابعاث مربوط بکسب فضیلت . این تقسیم میان مشائیان مشهور بوده و چنین تعبیر میکردند که علم یا جدلی و منطقی است یا طبیعی یا خلقی . چنانکه آلبینوس و دیداسکالیوس و دیوگنوس لائرتیوس و سکستوس امپیریوس و دیگران از آن یاد کرده اند و خود ارسطو در کتاب جدل و در بعضی از قطعات کتاب دیگر بدان اشاره نمود ولی برخی این تقسیم را با فلاطون نسبت داده اند و در نوادرافلاسفه می نویسد : دسته فلسفه را سه جزء قسمت کردند ، علم و عمل و نطق (۱) . و مراد از عمل (پراکسیس) و علم خلقی (اپیستمن) همان مسائل اخلاق و سیاست و تدبیر منزل است که در پیرامون کسب فضائل فردی یا اجتماعی دور میزند . و مراد از طبیعی (فوسیکن) تنها مباحث مربوط بطبیعت شناسی نیست بلکه بتصریح یکی از محققین اروپا و شیخ رئیس در آغاز فصل ۸ مقاله ۱ فن جدل (منطق الشفاء) مقصود از طبیعت (فوسیس) هستی و وجود واقعی است یعنی مسائل مربوط به وجوداتی که استقلال دارند و وابسته و مرتبط باراده و خواست بشری نمی باشند، در قبال افعال ارادی انسان که از آنها دو علم اخلاق بحث میشود . پس علم طبیعی باین معنی شامل علوم ریاضی و طبیعی و الهی همه خواهد بود . و مراد از علم جدلی یا منطقی (دیالکتیکن - لویکن) مسائل مربوط به روش فکر و آلت و افزار آن و قواعد مجادله با طرف یعنی علم منطقی می باشد ولی این نکته را باید متوجه بود که قسمت اعظم مباحث منطقی مربوط بفکر فیلسوفانه و روش تحقیق و استدلال علمی است و آن قسمتی که از قواعد مجادله و مخاطبه بحث میکند مخصوصاً در فلسفه ارسطو مانند قسمت اول مهم نمی باشد . پس دادن نام جدلی بشام منطقی ارسطو شاید از این لحاظ باشد که فکررا افلاطون یکنوع گفتگوی قلبی دانسته است، چنانکه قطب رازی در مباحث الفاظ شرح مظالم میگوید : درک معانی بی آنکه الفاظی در ذهن خطور کند کمتر دست میدهد

و گویا فکرکننده بوسیله لفظهای خیالی با خود گفتگو میکند (۱) پس فکر یکنوع مجادله و باسخ و پرسش ذهنی است و منطق را که از معیاد صحت و سقم افکار بحث میکند هم می‌توان علم جدلی نامید و طرفین مجادله در این جا بقول علما نقایر اعتباری دارند .

اما خود ارسطو بطوریکه نقل میکنند کلمه منطق (لژیکس) را گاهی بجای کلمه جدل (دیالکتیکس) بکار برده‌واز آن معنی استدلال ظنی و مشهوری مقابل بابرهان یقینی (آنالوتیکس) خواسته است (انالوتیکای دوم کتاب ۱ بخش ۲۱ بند ۸۲) پس این دو لفظ باهم مرادف می‌باشند چنانکه معانی لغوی آن‌دو نیز در عربی و یونانی باهم نزدیک هستند .

بطوریکه اشاره شد ارسطو در کتاب جدل (فن ۱ فصل ۱۴ بند ۱۰۵) مطالب فلسفی را بخلق‌تی و طبیعی و منطقی تقسیم نمود یعنی فلسفه را عبارت دانست از : مباحث اخلاقی و اجتماعی - مسائلی مربوط بشناختن موجودات واقعی ابیات راجع بفکر و روشهای درست یا نادرست آن و معیاریکه انسان را از خطا و غلط نگاهبدارد . اما این تقسیم راچندان مهم ندانست و باتوجه باجمال و ابهام آن دیگر از آن تعقیب ننمود .

اتفاقاً در فن جدل کتاب الاوسط فارابی و منطق شفاء شیخ رئیس و اساس الانتیاس و منطق تجرید هر دو از خواجه طوسی نیز این تقسیم دیده میشود ولی منحصر بهمین موضع بوده و دانشندان نامبرده و پیروان آنها بتبع شارحان کتب ارسطو زمانند اسکندر افرو دیسی و آمونیوس و سبلیکیوس و یحیی فیلوپونس و اودموس (در کتاب اخلاق) فلسفه را دو قسم کردند (نظری و عملی) از اینرو الیاس شارح در کتاب مقولات شعر را بخطابه نزدیک دانست و هر دو را جزء یکدسته مباحثی بشمار آورد که جزء حقیقی فلسفه نمی‌باشند مثل اینکه آنها را از فنون و صناعات پنداشت که از دایره فلسفه و علم بیرون هستند .

در کتاب الالف الصغری منسوب بارسطو چنین نوشته است : که موضوع فلسفه نظری حقیقت است و از آن فلسفه عملی کردار و عمل . در اخلاق نبقوماخوس نیز میان معرفت و عمل (گنوسیس - پراکسیس) فرق گذاشت . بنابراین فلسفه را دو قسم است یکی نظری که کارش حقیقت شناسی است دیگر عملی که از عمل و کردار انسان بحث میکند . ولی در الالف الصغری از موضوع فلسفه عملی بکلمه (ارگن) تعبیر شده که هم شامل اعمال (موضوع اخلاق) و هم صادق بر آثار (موضوع فنون مانند شعر و خطابه و هنرهای زیبای دیگر) می‌باشد . پس در تقسیم فلسفه بنظری و عملی بطوریکه متداول است یکدوع اجمال و مسامحه در

کار است . بلکه باید فلسفه را سه قسم دانست چنانکه معلم اول در کتاب جدل (فن ۶ فصل ۶ بند ۱۴۵ و فن ۸ فصل ۱ بند ۱۵۷) و در اخلاق نیکوماخوس (کتاب ۶ فصل ۵-۳) و در کتاب ثنا (فصل ۱) و کتاب کابا (فصل ۲) از ماوراء الطبیعه هم ذکر نمود : ۱ - نظری که از معرفت و وجود واقعی بحث میکند ۲ - صناعی و فنی که از تولید آثار خارجی و مغایر با مؤثر (نفس) گفتگو میدارد و بزشتی یا زیبایی و نیکی یا بدی آنها از لحاظ سعادت و شقاوت بشری باظر نیست مثلا در فنون شعر و پزشکی و کشاورزی بحث از این میشود که چگونه می توان نظمی ساخت یا بیماری را درمان کرد یا دوختی را بار آورد و نظری باین نیست که آیا سرودن يك منظومه و معالجه يك مریض و كشتن يك درخت در سعادت انسان مؤثر است یا نه ۳ - عملی که از عمل و كردار انسانی از لحاظ سعادت فرد یا اجتماع بحث میشود و جنبه فعالیت نفس مورد نظر میباشد بطور خلاصه گاهی شناختن موجودات جهان و نظم عالم و ارتباط اشیاء مورد بحث عالم و فیلسوف قرار میگیرد مثلا میخواهد بداند معرفت و ادراك بچه ضو است ؟ و روح چیست ؟ آیا نظم جهان مرهون تدبیر قوه عاقله ایست فوق ماده ؟ یا اینکه ماده و قوانین حتمی طبیعت این جهان را اداره میکنند ؟ و همچنین پرسشهای دیگری نیز میخواهد بروابط ریاضی اعداد و اشکال پی برد . یا اینکه روابط موجودات مادی و نوامیس طبیعت را کشف کند . این گونه امور موضوع علم نظری را تشکیل میدهند . و گاهی فیلسوف بفنون و صنایع نظر میاندازد و از علوم تولیدی و آثار خارجی بحث میکند و میخواهد فنون و صنایع را منظم کند و علل و نتایج آنها را دریابد . و گاهی منظور عالم تنها عمل و فعالیت انسان است که چگونه بسعادت راهبرد و بهترین زندگی را بدست آورد .

پس موضوعات علوم سه دسته هستند : ۱ موجودات واقعی که از آن باهیان تعبیر شده است مانند خدا یا نفس یا عقل یا ماده یا اعداد و اشکال ریاضی ۲ آماریکه از هنرمند سر میزند . ۳ اعمال و كردار از لحاظ سعادت فرد یا جامعه و برای هر يك از این ها علمی خاص تدوین شده است .

چنانکه در بالا اشاره شد در علم نظری از موجودات واقعی بحث میشود و آنها هم سه طبقه هستند : ۱ اموریکه از ماده برترند و در یافته آنها از هنده حس بیرون است و فوق طبیعت می باشند مانند معرفت و ادراك و آغاز و انجام جهان و جان انسانی یا خدا که تنها عقل آنها را ادراك میکند و علمی که از آنها بحث میکند الهی یا ماوراء الطبیعه گویند . ۲ اموریکه بوسیله وهم از موجودات مادی انتزاع میشوند مانند اعداد و اشکال ~~که~~ در ماده محسوس وجود دارند ولی در ذهن میتوانند از آرایش ماده دور باشند و اینها موضوع

علم ریاضی را تشکیل میدهند. ۳ امور محسوس و مادی که موضوع علم طبیعی هستند پس فلسفه نظری سه گونه است اول الهی که از امور معقول گفتگو میکند دوم ریاضی که از امور موهوم بحث میدارد سوم طبیعی که از امور محسوس بحث میکند و ارسطو در کتاب تناوکا با بدین تقسیم اشاره نمود. این بود آخرین تقسیمی که ارسطو از علوم کرده و مشایبان نیز بدان متوجه بودند.

برخی از محققین اروپا در این مورد اعتراضاتی وارد کردند و محققان از آنها جواب گفته که بطور خلاصه از آنها یاد میگردد: ۱ تقسیمی که ارسطو از علوم کرده و متناسب با سعه نظر فلسفی و وسعت دامنه فکر این فیلسوف جامع دایرة المعارف نگار دنیای قدیم می باشد، همان دو تقسیم سه جزئی است که فلسفه نظری است و عملی و صنایعی، و علم نظری هم الهی است و طبیعی و ریاضی. ولی این ترتیب با درجه بندی که از مؤلفات او کرده اند تناسبی ندارد و کتب معلم اول بر حسب مسائلی که از آنها بحث شده بمنطقی - الهی - طبیعی - خلقی فنی و صنایعی مرتب گردید.

میتوان گفت که ارسطو بر حسب موضوع و غرض علوم را سه نوع قسمت نمود و در نوشتن ناگزیر نبود که مطابق ترتیب طبیعی علوم رفتار کند و همان ترتیبی را که برای اقسام فلسفه قائل شده بود برای مؤلفات خود هم مقرر بدارد و ناچار هم نبود که در همه انواع علوم کتاب بنویسد از اینرو جز در فنون شعر و خطابه و جدل کتابی ننوشت و رساله پزشکی و کشاورزی که بدو نسبت دادند مورد تردید است. و شاید آموختن همه فنون و صنایع را در خور آزادگان نمیدانست چنانکه در فلسفه اسلامی آنها را از فروع فلسفه بشمار آوردند بلکه در آنوقت هنوز فنون به مرحله کمال نرسیده بود تا بتوان آنها را در بیک رشته فراهم آورده و در هر يك کاوش نمود.

۲ - اینکه ارسطو بر ریاضی چندان اعتنا نکرده بلکه درش ماهر نبوده و فلسفه طبیعی را فلسفه دوم (دترا فیلوسوفیا) نامید و اگر نه می بایستی آنرا فلسفه سوم بنامد زیرا مطابق ترتیب طبیعی موجودات اولین علم، الهی است که از امور عقلی بحث میکند دوم ریاضی که از امور موهوم و سوم طبیعی که از محسوسات گفتگو میدارد. در پاسخ میشود گفت که افلاطونیان معاصر ارسطو بر ریاضی جنبه فلسفه و الهی داده بودند و از طرف دیگر دسته از مهندسان و ریاضیون بفرسفه آشنائی نداشتند مانند هیوکرات از مردم خیوس که بگفته اودموس (در کتاب اخلاق) در غیر هندسه بسیار ضعیف بوده است و اقلیدس هم در عصر اولین بطالسه در حدود ۳۲۰ ق م ظهور کرده و ریاضی را ترقی داد. پس کافی بود که ارسطو ریاضی را جزء فلسفه قرار دهد و چون در اینعلم از

امور ذهنی (اعداد و اشکال) بحث میشود که از مواد محسوس انتزاع میگردد پس در طبیعت و ماده وجود دارند و بنا بر این فلسفه طبیعی همان فلسفه دوم خواهد بود و بس .

۳ - اینکه علوم عملی را با اخلاق و سیاست و تدبیر منزل قسمت کردند ولی ارسطو از علم اخیر در کتاب سیاست (مقاله ۱) بحث کرد و کتاب دیگری بنام خانه داری بدو نسبت دادند مورد تردید است پس تدبیر منزل یا خانه داری جزء سیاست می باشد . میشود جواب داد که تقسیم مذکور از لحاظ تفاوت موضوعات و اغراض این علوم است که در علم عملی یا از فضائل افراد بحث میشود یا از مصالح اجتماع . و ساده ترین شکل اجتماع هم خانواده است که از ترکیب چند خانواده شهری و کشور پیدا میگردد . اولی را علم اخلاق نامند و دومی اگر با اداره کردن خانواده مربوط باشد تدبیر منزل و اگر از اداره و نظم شهر و کشور بحث کند سیاست گویند . و این گونه تقسیم نمیرساند که اقسام نامبرده با هم تناسبی ندارند و در یک کتاب نباید نوشته شوند . چنانکه ارسطو در آغاز فصل ۲ کتاب سیاست منشأ کشور (پلیس) را از خانواده (ایکس) دانست و در فصل ۸ اخلاق تدبیر منزل را جزء سیاست قرار داد و در مقاله اول اخلاق (ایتیکا) تدبیر منزل و خطابه و فن چنگ را از هنرهای دانست که در سیاست سودمند می باشند ولی در فصل ۹ کتاب اخلاق تدبیر منزل و سیاست را از اخلاق جدا دانست چنانکه اودموس در مقاله ۱ فصل ۸ کتاب خود میان تدبیر منزل و سیاست جدائی انداخت . پس تقسیم علوم با ارتباط اباحت منافاتی ندارد .

۴ اینکه ارسطو سلسله پیوسته و منظمی برای فلسفه و علم قرار داد و بر حسب تکامل فرهنگ عصر خویش باین نکته دقیق بر خورد که علوم مختلف مطابق روابط موجودات با یکدیگر ارتباط دارند و میتوان درجاتی برای آنها قابل شد و همین طبقه بندی که او از برای موجودات (افکار و عبارات - امور واقعی - اعمال افراد و مظاهر اجتماعات - آثار فنی) کرده در قبال فرهنگ متدمج و آمیخته و علم و هنر ابتدائی و غیر متکامل قدمائز زیرگی و بلند نظری وی میباشد اگرچه او مرهون زحمات فکری عده مانند سقراط و افلاطون میباشد بنا بر این ارسطو چنانکه مؤلفات او گواه است باقسام مهم علوم توجه داشت و میتوان طریقه فلسفی و مشرب علمی او را چنین تعبیر نمود که : نخست در کتب منطقی خویش از افکار و عبارات بحث کرد و روش علمی و افزار قانونی فلسفه را بدست داد و قوانین برهان و جدال را کشف کرد و از وجوه اغلاط و خطاهای فکر یاد نمود و در دنباله آنها از خطابه و شعر که از فنون و هنرها بشمارند و قوانین کلی و دستور عملی آنها بحث نمود اگر چه در مورد ارتباط

خطابه و شعر با منطق رسمی، شرقیان را مشرب خاصی است که محققین اروپا پذیرفتند و تحقیق این مطلب بمقالات بعد مو کول می‌باشد. سپس در الهی و طبیعی از موجودات واقعی معقول یا محسوس گفتگو کرد. و در فلسفه عملی اعمال اختیاری را که موجب سعادت یا شقاوت فرد و جامعه است مورد نظر قرارداد. و از آثار فنی هم در همان فن خطابه و شعر یاد کرد و به برخی از هنرهای زیبا و صنایع مفید ضمن کتب دیگر اشاره نمود بلکه کتبی هم بدو نسبت داده اند که بصناعات مربوط است.

پس یکی از علوم مهمه که اثر بارز هوش فلسفی این حکیم یونانی است همانا معرفت فکر و تعبیر است. یعنی قوانینی که معیار و محک فکر صحیح و روش علمی است، بلکه تدوین این فن اختراع اوست و چگونه میشود که وی از این علم هنگام تقسیم فلسفه بنظری (الهی - طبیعی - ریاضی) و عملی و صنایع هیچ یاد نکرده باینکه نمیتوان آنرا جزو این علوم قرارداد. و اسکندر افروزیسی اگر چه در آنالوتیکای اول گفته است که مشائین منطق را افزار (ارگانون) فلسفه دانستند و شارحان پس از وی هم بهمین رای بودند، ولی باز میگوید چرا هیچ افزار مهمی از جزء کم اهمیت تر باشد.

در پاسخ می‌توان چنین گفت که: منطق برخلاف علوم ریاضی و طبیعی و الهی از امور ذهنی بحث میکنند و از قوانین فکر و قواعد کلی عبارت (از این لحاظ که بر معانی متصور در ذهن دلالت دارد) گفتگو می‌دارد و میخواهد شرایط و حدود علم را شرح داده برای فکر صحیح میزانی بدست دهد. پس باید پیش از فرا گرفتن هر علمی آموخته شود یعنی از مقدمات تعلیم (propedeutique) علوم است و افزار و آلت آنها خواهد بود و باید آنرا خواند تا دانست علم چیست و با واقع و معلوم چه ارتباطی دارد. آنگاه علوم را بر حسب درجات موجودات طبقه بندی نمود. بلکه روابط اقسام علوم در منطق مبین میگردد.

چنانکه ارسطو در کتاب الهی مقاله (گاما) فصل ۳ گفته است که: «هیچ علم جزئی از اصول و مبادی کلی شامل همه علوم بحث نمیکنند» آنگاه گفت: «آنچه برخی از فلاسفه برای پذیرفتن صحت آن اصول درخواست میکنند ناشی از جهل بآنالوتیکا است» یعنی تصدیق بدانها محتاج با استدلال نیست. باز میگوید: «بایستی پیش از ورود در هر علمی آنالوتیکا را شناخت نه این که ضمن حل مسئله علمی آنرا آموخت». در الف صغری میگوید: «از اینجا است که باید انسان از پیش، مقدمات بی بردن باموریکه میخواهد آنها را روشن سازد فراهم بیاورد زیرا زشت است و مخال که کسی بخواهد بعلمی دست یابد و تحقیقت

آنرا بجوید و در همان حال روش بیان و طرز بحث از آنعلم را بیاموزد ۱
از این رو ارسطو در کتاب ثنواکایا از متافیزیک ، منطق را در جزء
سلسه علوم فلسفی نیاورد زیرا منطق از خود علم و فلسفه و روش آنها بحث
میکند بلکه برای علم افزاری است که حق را از باطل تمیز میدهد چنانکه شارحان
قدیم بدین نکته متوجه شدند و فلاسفه اسلامی نیز از آن بافزار قانونی
(آلة قانونیه-قانون آلی) تعبیر کردند و در نوادر الفلاسفه از افلاطون نقل میکنند که :
«منطق افزاری است که از حکمت تعبیر میکند - منطق قسمتی است از فلسفه
و بیک معنی افزاری است برای آن که بدان کمک میدهد چنانکه دست جزء تن است و افزار
جان » و از ارسطو نقل میکنند که : «بهر است از علم منطق آغاز کنند زیرا
افزاری است برای فلسفه » ۲

همانطور که نامسطیوس میگوید منطق را ارسطو اختراع کرده نخستین
بار تدوین نمود و بکمال رسانید چنانکه خود او در فصل ۴ مقاله مو از کتاب
الهی مینویسد : «سقراط حق دارد از جوهر و ذات بحث کند زیرا جویای قیاس
است و مبدء آن هم جوهر می باشد . » سپس میگوید : « فن جدل در آزمان
هنوز تا باین حد ترقی نکرده بود که بتوان قضایای متضاد را با صرف نظر از واقع
و حقیقت بوسیله آن ثابت نمود ، و مدلل ساخت که علم باضداد یکی است »
یعنی سقراط میان قیاس و مبدء جوهری و واقعی آن فرق نمیکندارد ، و نمیدانست
که از ذوات موهوم و غیر واقعی هم می توان قیاس ساخت و از مقدمات کاذب هم
ممکن است نتیجه گرفت منتها اینکه مقدمات جوهری و واقعی نتیجه برهانی و صادق
میدهند ولی مقدمات موهوم ضد آن - عبارت بالا را برخی احتمال داده اند که راجع
بتکمیل فن جدل باشد نه منطق و قیاس برهانی .

باز معلم اول در فن مغالطه عبارتی آورد که در این معنی بیشتر صراحت
دارد و شیخ رئیس در آخر فن مغالطه منطق الشفاء و ابوالعباس لوکری نیز
در پایان همین فن از کتاب بیان الحق بضمان الصدق آنرا آوردند و از ترجمه
فرانسوی و عربی عبارت مذکور چنین استفاده میشود که معلم اول میگوید :
« برخی از اکتشافات علمی را پیشینیان آغاز کردند و اخلاف بسر حد کمال
رساندند ولی فن مغالطه را قداما شرح و بسط نداده بودند و بشالهای جزئی
اکتفا می نمودند و ما اقسام آنرا بیان کردیم و قوانین کلی آنرا بدست دادیم

۱ - ترجمه فرانسوی متافیزیک ارسطو از (J. Tricot) ص ۱۴۰ و ص ۱۶۸

ج ۱ و ترجمه عربی الفصیری که یحیی بن عدی آنرا شرح کرد رجوع شود

۲ - ان المنطق آلة مہبرة عن الحکمة - ان المنطق جزء من الفلسفة و آلة لها معنی

و معین کما ان الیدجوع من الجسد و آلة للنفس - الابداء بعلم المنطق اولی لاداءة للفلسفة -

فرصت استناد این اقوال بنوحکیم نامبرده باید دقت نمود .

و پیش از ما نشانی از آنها نبوده است، در فن خطابه آثار بسیاری از سلف
 به ما رسیده ولی در فن منطق و استدلال از آنها چیزی نداشتیم از اینرو برخود
 رنج دادیم و مدتی صرف وقت کردیم تا خود توانستیم قواعد این فن را استنباط
 کنیم. >

این بود شرح مختصریکه از منابع فرانسوی و عربی در پیرامون اختراع
 سه گانه ارسطو آورده شده و برای توضیح بیشتر و بخصوص برای پی بردن بشرب
 حکمای اسلام از عبارات آنان شمتی نقل میشود: شیخ در آغاز منطق الشفاء
 پس از تقسیم علوم به نظری (ریاضی - طبیعی - الهی) و عملی میگوید: «منطق
 از عوارض ذهنی موجوداتیکه بشر آنها را ادراک میکند، گفتگو میدارد. و اگر
 فلسفه را در مباحث مربوط بوجود ذهنی و خارجی منحصر بدانیم و بگوئیم که از
 اعیان یعنی موجودات مادی یا عقلی گفتگو میدارد، نه از آن لحاظ که انسان
 آنها را ادراک میکند و بدانها عالم است، شامل منطق نخواهد بود. و اگر
 هر گونه مباحث علمی را فلسفه بدانیم منطق هم جزء آن قرار خواهد گرفت»
 سپس میگوید: «اینگونه بحث که منطق آلت هست و جزء فلسفه نیست یابکی
 از اقسام آن بشمار میآید، بیجا و بیهوده میباشد و نتیجه هلی ندارد زیرا جمع
 میان هر دو رای ممکن و تناقضی با هم ندارند.»

خواجه طوسی در آغاز شرح اشارات میگوید: «نزاع در اینکه منطق
 هلم است یا نه در خور محصلین نیست زیرا باتفاق دانشندان منطق از معقولات
 ثانیه آنها هم از لحاظ تحصیل مجهولی از معلوم بحث میکنند پس یکی از علوم
 خواهد بود، منتها نسبت بدان علوم که از معقولات نخستین گفتگو میدارند آلت
 و افزار باشد نه جزء، و از این لازم نی آید که از سلسله علوم خارج گردد»
 علامه حلی در آغاز شرح منطق تجرید (الجواهر النضید) نیز چنین گفت.

فارابی در کتاب السیاسات المدنیة (چاپ هند ص ۴) میگوید: «کار قوه
 ناطقه انسانی آنستکه دانش پژوهد و هنراندوزد و میان خوی زشت یازیبیا و کردار
 نیک یا بد فرق نهد و بیاندیشد تا چه کار باید کرد و از کدام عمل باید پرهیز
 نمود و سود و زیان و خوشی و آزار را از هم باز شناسد» آنگاه قوه ناطقه را
 بنظری و عملی قسمت میکند و میگوید: «قوه نظری علمی را کسب میکند
 که بکار بستن را نشانند و قوه عملی علمی را تحصیل میکند که میسزد انسان
 آنها را بخواست خود بکار بندد.» نیز میگوید: «قوه عملی دو گونه است
 ۱ مهیه و آماده کننده که بوسیله آن هنرها و پیشه ها کسب میشوند ۲ مروه
 و اندیشنده که کردار شایسته را از نکوهیده جدا میسازد و در آن اندیشه و روبت
 بکار میبرد.» پس فارابی سه نوع برای قوه ناطقه تشخیص داد یکی کسب علوم

نظری میکند دیگری بشخصیل هنرهاو پیشه‌ها می پردازد و آندیگر، نیک و بد اعمال را درمی یابد و در حقیقت بسه نوع علم اشاره کرد (نظری و صناعی و خاقلی) منتها کسب فنون و اخلاق هر دو را کار قوه عملی دانست. نیز معلم ثانی در کتاب تحصیل السعاده (همان چاپ ص ۲۹-۳۱) نامی از فضائل عملی و صناعات عملی برده است. و همو در کتاب الاوسط الکبیر در آغاز مدخل (ایسا غوجی) گفته است: «صناعت منطلق قوه ناطقه را استوار میسازد و بسوی صواب راهبری میکند و از غلط و اشتباه میرهاند» سپس میگوید: «صناعت دو گونه است ۱. قیاسی که مباحث آن برهانی و استدلالی است و منظوری جز بررسی و تحقیق علمی ندارد ۲ غیر قیاسی که پس از تکمیل بیکی از اعمال خارجی نظر میکند مانند پزشکی و کشاورزی و بازرگانی و معماری» سپس میگوید: «صناعات قیاسی عبارتند از: ۱. فلسفه برهانی که هم در مقام استنباط شخصی وهم در هنگام مخاطبه یادگیری با استدلال توسل میکند. و چهار صنعت دیگر یعنی جدل و مغالطه و خطابه و شعر که بیشتر در مقام مخاطبه دست با استدلال میزنند» باز مینویسد: «منطق صناعتی است که قوانین مخصوص بهریکی از صناعات قیاسی را بیان میکند» در پایان این بند چنین می نگارد که: «فلسفه چهار قسم است: تعالیم - طبیعی الهی - مدنی»

فرا بی منطق را افزاری میداند که اگر بکار رود در هر یک از صنایع یقین دست میدهد و استعمال آن هم ضروری است و باینکه نطق داخلی و عقلی یعنی فکر را تقویت میکند بنطق خارجی و تعبیر لفظی هم کمک میدهد از این رو بیا نگو و دستور زبان شباهت دارد. منتها قوانینی درباره الفاظ میاورد که بیگنوم یا بگزبان اختصاص ندارد و شامل همه آنها است. برخلاف نعو که از قواعد مختص بزبان یک قوم گفتگو میدارد. باز در فن جدل همین کتاب در دو جا می نویسد: «اموریکه فن جدل بدانها نظر دارد و همچنین صنایع یقینی سه قسمند ۱ نظری که اختیاری انسان نیست یعنی همان علم حقیقی که ممکن است در آن از موضوعات مربوط به عمل و اراده بشری هم بحث شود مانند موسیقی و علم حیل (مکانیک) و مناظر و مرابا و هندسه و حساب بلکه علم طبیعی هم ولی باید جهت بحث را در نظر گرفت و دانست که این قبیل علوم بیکی و بدی اعمال یا سعادت و شقاوت نمی نگرند، بلکه از طبیعت و ذات موضوعات خویش بحث میکنند. ۲. عملی یعنی مباحث مربوط بافعال اختیاری انسان و اسباب و موانع سعادت او ۳ منطقی که مباحث آن شایسته است وسیله و افزار برای استنباط حق و صواب واقع گردد.» پس معلم ثانی بسه طریقی که معلم اول علوم را قسمت نمود اشاره کرد و منطق را نیز علمی آلی و افزار فلسفه دانست.

این رشد در آغاز تلخیص ماوراء الطبیعه ارسطو میگردد: « صناعات و علوم سه قسمتند ۱ نظری که هدف آن تنها معرفت است و آنهم کلی میشود مانند فلسفه الهی و جدل و سفسطه، و جزئی مانند طبیعی و ریاضی (تعالیم) ۲ عملی که غرض آن معرفتی است برای عمل ۳ منطقی که بدو قسم اول کمک میکند و آنها را استوار میسازد. » نظیر این عبارت را فارابی در فن برهان کتاب الاوسط گفته است که: « موضوعات صنایع گاهی عام است مانند شیئی و موجود و واحد و حکمیر، و فلسفه اولی و جدل و سفسطه از این قبیل موضوعات عمومی بحث میکنند.

گاهی موضوع صناعت خاص میباشد مانند عدد و مقدار و اینگونه صنایع را صناعت برهانی جزئی می نامند. »

ابوالبرکات بغدادی در فن برهان (مقاله ۴ فصل ۶) از منطق کتاب المعبر میگردد: « علوم یا از محسوسات بحث میکنند چون طبیعی، و یا از ذهنیات مانند ریاضی، یا از خود هستی و وجود مثل الهی، و یا از ذهنیات ولی بعنوان علم بلم و شناختن ادراک چون منطق، یا از اموری بحث میکنند که منوط با اختیار ماهستند مانند علوم عملی. »

خواجه طوسی در اخلاق ناصری و علامه شیرازی در درة التاج از اقسام علوم بتفصیل یاد کرده اند باین طریق که منطق را آلت علوم دیگر دانسته و دسته از علوم مانند پزشکی و کشاورزی و علم حیل را بتناسب مباحث آنها فرع طبیعی یا ریاضی قرار داده اند. نیز خواجه در اساس الاقتباس (پایان فصل ۴ فن ۱ مقاله ۶ یعنی فن جدل) چنین میگردد: «... و مسائل این صناعت محصور بود در سه صنف اول منطقیات و آن رایبائی بود که در رایبای دیگر نظری یا عملی نافع بود چنانکه گویند حدود اضداد در یکدیگر داخل باشد یا نه، دوم خلیقیات و آن رایبائی بود متعلق بافعال باشد یا تعلق اولی چنانکه لذت پسندیده است یا نه، یا تعلق غیر اولی چنانکه تبدیل اخلاق ممکن هست یا نه، و عدالت قابل شد و اضعف باشد یا نه، سیم طبیعیات و آن رایبائی بود متعلق بآنچه افعال ما نباشد از اعیان موجودات مانند آنکه عالم قدیم است یا محدث و نفس باقی هست یا نه، و هر چند این صنف در خلیقیات هم نافع باشد اما بالعرض و بقصد ثانی. » این تحقیق را خواجه از گفتار شیخ رئیس در فن جدل منطق شفا اقتباس نموده است.

این مسکویه در کتاب ترتیب السعادات می نویسد: « معارف و علوم دو قسم است ۱ آنکه دانسته میشود و بکار نمی رود مانند اینکه خداوند آفریننده جهان است؟ آنکه هم دانسته و هم بکار برده میشود مانند نکوکاری و خوش رفتاری و مهارت در صناعات (هنر مندی) یعنی اموری که از رویت و عبادت برخاسته

میشود « سپس میگوید: «صناعت دو گونه است یکی مقصود ذاتی است مانند صناعت علمی یا علمی که غرض اولی ادراک حق و اعتقاد درست و یقین است و هدف دومی کردار نیک و خوبی پسندیده است، و هر دو جزء حکمت و فلسفه بشمار می آیند. دیگری صنعتی است که بذات مقصود نیست بلکه برای رسیدن بقصود اصلی یعنی علوم نظری و عملی وسیله می باشد و آنرا بیجا حکمت می نامند و برویت و عادت یا تأمل و تمرین نیاز دارد، و حکما آنرا کیاست و زیرکی میگویند مانند هنرها، وسیله رسیدن به ثروت و آسایش و خوشی یا زیاست می باشند و هر که بخواهد انسان کامل شود باید حکمت نظری و عملی را بیاموزد تا با اولی درک حقایق کند و با دومی انکوکار گردد.»

آنکه میگوید: « ارسطو این دو قسم صناعت فلسفی را مرتب و مدون ساخت و معلوم کرد که چگونه بدو هدف نامبرده (درک حقیقت عمل نیک) میتوان رسید و کتبی در این زمینه نگاشت و راه آنرا از آغاز تا انجام نشان داد چنانکه بونس بانوشیروان نوشت که این علوم پراکنده بوده و ارسطو آنها را فراهم آورده و در هم بیامیخت و هر چیز را بجای خویش گذاشت تا اینکه داروی دردهای نادانی را جسته و جانها را بدان درمان نمود...» در نسخه چاپی (که در حاشیه طهاره الاعراق ابن مسکویه ضمیمه میده و معاد ملاصد را طبع شده است) بونس نوشته شده است و شاید محرف بولس باشد یعنی همان بولس ایرانی که خلاصه از منطق ارسطو را بزبان سریانی برای خسرو انوشیروان دادگر نوشته و کتاب را بشاهنشاه ایران اهدا نموده است و نسخه آن گویند در موزه بریتانیا موجود است.

نیز میگوید: « پس از اینکه ارسطو کتب فلسفی خویش را طبق ترتیب طبیعی موجودات جهان از حسی و اوهمی و عقلی نوشته است و چیزها را فروگذار نمود، خواست برای تصحیح آراء علمی و رسیدن یقین و اقتناع کافی و برای پرهیز از خطا و غلط فکری نیز معیاری بدست دهد، ناگزیر از درجات اقتناع و مراتب اعتقاد بحث کرد و میان امور قطعی و ذهنی و باطل فرق نهاد و قسری در این باب اختراع نمود و قوانینی آورد که میتوان در سایه آنها راه صواب را پیمود و از اشتباه و سرگردانی رهید و خود و دیگران را از ارتکاب خطای فکری دور ساخت و این معیار همان فن منطق است که با عروض و نحو شبیه میباشد که هر سه بصواب راهبرند و از خطا می رهانند انهایه منطق بطور مستقیم بمعانی و حقایق مرتبط است ولی آندو مستقیماً باوزان شعری و حالات لفظی می نگرند و از درستی تعبیر بصحت معنی میرسند پس هر که منطق نداند راه درست را از نادرست نشناسد و بنشاه صواب و خطای بی نبرد یا اینکه بدون

بصیرت و اطمینان، فکری را صحیح می‌پندارد یا یکی متوقف می‌ماند و تازه این نیست شاید فردا از رای دیروزی خویش برگردد و اگر بایک نفر دگر بتدار علم برابر شود نمیتواند و برآ بیازماید بلکه بهجز سر تسلیم فرود میآورد و ازش پیروی میکند یا اینکه تهمت و افترا بدو بسته بدروغش نسبت میدهد و بهر حال از وهم و اشتباه میان حق و باطل هاری نمیباشد پس ناگزیر برای تصحیح افکار و آزمایش آنها منطق لازمست چنانکه برای درستی تعبیر و تلفظ که بر حسب وضع و قرارداد بر معانی دلالت دارند قوانین صناعی نحو و دستور زبان مورد نیاز می‌باشد و هر دو را هم منطق گویند منتها دستور زبان بوسیله الفاظ در معانی نظر میکند ولی منطق مستقیماً بمعانی متوجه می‌باشد.

صدرالدین شیرازی در آغاز حاشیه الهیات شفا از شرح کلیات قانون علامه شیرازی چنین نقل میکند: «علما کلمه عملی را سه معنی استعمال کرده‌اند ۱. در تقسیم علم بنظری و عملی مانند خلق و سیاست و منطق و طب عملی و کتابت ۲. در تقسیم فلسفه نظری و عملی ۳. در تقسیم فن و صناعت بعملی که بمارست نیازمند است مانند کتابت و بافندگی، و غیر عملی که بدان نیازی ندارد مانند فقه و اخلاق» باز می‌گوید: «ممکن است غرض یک عملی عمل باشد ولی موضوع آن از اعمال نباشد مانند منطق که از مقولات ثانیه بحث میکند و آنها اختیاری انسان نیستند ولی غرض آن تنظیم فکر و راه بردن بصواب است پس از لحاظ غایت و غرض علمی است عملی ولی از امور نظری بحث میکند و شیخ در شفاء تصریح دارد که صرف بحث کردن یک علم از اعمال اختیاری انسان موجب عملی بودن آن نیست بلکه جهت بحث را باید در نظر گرفت.»

قیطب رازی در شرح مطالع و سید شریف دو حاشیه آن می‌نویسند: «هر علم عملی برای رسیدن بهدنی تدوین شده است مانند سعادت که غرض علم اخلاق است پس آلت و افزار آن خواهد بود. و نیز هر علم آلی ناگزیر از یک نوع عمل خارجی یا ذهنی بحث میکند مانند منطق که افزار علوم است و از عمل ذهنی و فکری گفتگو میدارد پس میان عملی یا آلی بودن علم تلازم خواهد بود» این بود تحقیقاتی که از منابع فارسی و عربی و فرانسوی اقتباس شده است و نتیجه آنها را بمقاله بعد موكول میدارد.

ماوراء الطبیعه ؟

فلاسفه مادی میگویند خوبست از مثنی مردمان لایشر که در صندوقخانه خانه خود نشسته و دم از عوالم ماوراء الطبیعه میزنند. سوال شود که شما که بقول خودتان طبیعت را باهستی برابر می‌نهد آیا نمیتوانید در ماوراء هستی چیزی بیابید؟ تنها چیزی که میتواند ماوراء هستی باشد نیستی است که شما خود متکرر آن هستید پس آنچه شما نام ماوراء طبیعت بآن داده اید کدامست؟

از مترجمان فلسوف معاصر